

شاهنامه فردوسی پیش متن شاهنامه شاه طهماسبی " با تاکید بر نگاره‌های داستان رستم و سهراب "

سید محتشم محمدی

استادیار دانشگاه سلمان فارسی کازرون

ایوب بازیاری

آموزشکده فنی و حرفه ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کازرون، کازرون، ایران

مهوش ریسی

آموزشکده فنی و حرفه ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کازرون، کازرون، ایران

چکیده

شاهنامه فردوسی از دیرباز منبع غنی ادبیات ایران و مورد توجه و علاقه شاهان حاکم بر ادوار مختلف ایران اسلامی بوده و همواره در کارگاه‌های سلطنتی کتابت و مصور شده است. شاهنامه شاه طهماسبی یکی از شاهنامه‌های مصور شده در مکتب تبریز در دوره صفویه است که به شاهنامه هوتون نیز شهرت دارد و دارای ۲۵۸ تصویر است. در میان نسخه‌های متعددی که در تاریخ نگارگری ایرانی از شاهنامه فردوسی مصور شده اند، هیچ یک از نظر تعداد مجالس و زیبایی و شکوهمندی تصاویر به عظمت نگاره‌های این نسخه نمی رسد. هدف این مقاله سنجیدن میزان وفاداری نگارگران در انتقال اندیشه بنیادین متن به تصویر، ترتیب و توالی آثار بوده است. داستان رستم و سهراب توسط چندین نقاش به تصویر درآمده و هدف این مقاله آن است که با بررسی متن این داستان از شاهنامه فردوسی، چگونگی عملکرد آنها برای خلق تصاویری هماهنگ و یک دست در ۷ نگاره و میزان وفاداری نگارگران به عنوان تصویرساز در انتقال متن به تصویر بررسی گردد. این تحقیق نشان می‌دهد که تصویرگران علاوه بر آنکه هر نگاره را جدا از آنکه می‌تواند اثری مستقل به نظر آید، حلقه ای می‌دانسته اند که باید در کنار دیگر نگاره‌ها، تصویر روشنی از متن داستان را باز نمایند. همچنین، با وجود نگارگران متعدد، نگاره‌ها به هم بسیار نزدیکند و انسجام این ۷ نگاره، یک روایت کامل را تصویرسازی و روایت می‌کند. ضمن اینکه با نوشتن ابیات مهم و زیبا در پایین نگاره‌ها، تا حد زیادی داستان را بازگو کرده و به تبعیت از متن داستان، نقطه اوج نگاره‌ها را بر نقطه اوج متن منطبق کرده اند. برای انجام این پژوهش، ابیات متن شاهنامه، از شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، جلد اول، نشر قطره، پاییز ۱۳۹۳ انتخاب شده اند.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
کلیدواژه: شاهنامه فردوسی، شاهنامه شاه طهماسبی، متن، نگاره

www.anjomanfarsi.ir

مقدمه

هنگامی که حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه ایرانیان را در شاهنامه به نظم کشید، اشعارش چنان دلپذیر، صادقانه و زیبا بود که در دل هر ایرانی جای گرفت. نسخ خطی شاهنامه، جایگاه مهمی در اسناد به جا مانده از فرهنگ ایران دارند و داستان‌های این اثر در برگرفته چندین دوره تاریخی پیش از اسلام است: سلسله‌های افسانه‌های پیشدادیان و کیانیان و نیز حکومت‌های تاریخی اشکانیان) سلوکیان و پارتیان و نیز ساسانیان (لاورن، ۱۳۸۷: ۱۰۰) در طی هزار سالی که از سرودن شاهنامه می‌گذرد، ایرانیان و غیرایرانیانی که در گستره نفوذ زبان فارسی بوده اند و حتی ایرانیان غیر فارسی زبان، این اثر را به زبان خویش ترجمه و بازنویسی کرده‌اند (صفا، ۱۳۶۹: ۲۱۵). در اوایل دوران حکومت صفویان (۱۲۱۰-۱۳۴۴ ق.) در ایران، با ایجاد دولتی واحد و وحدت در سراسر کشور و با حمایت شاه اسماعیل اول صفوی (سلطنت ۹۳۰-۹۰۷ ق.) از هنرمندان، کارگاه صنعتی ترکمانان در تبریز و هنرمندان محلی این شهر، مهاجرت استاد کمال الدین بهزاد (۸۶۵-۹۴۲ ق) و جمعی دیگر از هنرمندان هرات به تبریز، امکان تلفیق و همامیزی سنت‌های هنری و جریان و سبک‌های نگارگری

هرات و تبریز فراهم آمد. بدین ترتیب در دوران هنرپروری شاه طهماسب، شیوهای نوین در هنر نگارگری ایران با عنوان مکتب تبریز شکل گرفت که اوج تحول و تکامل در نقاشی ایرانی بود (احمدی نیا، ۱۳۹۳: ۴۰). از اتمام سرایش شاهنامه تا ساخته شدن نسخه معروف شاهنامه شاه طهماسبی، حدود شش قرن فاصله است روایت فردوسی، به تنهایی، یا اطلاعاتی که پیش یا پس از سروده شدن شاهنامه در میان مردم رایج بوده است، یا برخی مکتوباتی که وجود داشته و اطلاعاتی که با سنت نگارگری در هم آمیخته و حاصلی چنین داده است، پشتوانه ارجاعات تصویرگران شاهنامه شاه طهماسبی بوده است. روایت شاهنامه از زبان فردوسی که برای برشمردن مشخصه‌های قهرمان‌های داستان به صفاتی کلی چون پاکدلی، آزادگی، پاکیزگی، ماهرویی و خورشیدرویی در مورد افراد مثبت و بیدادگری، ناپاکی و دروغ‌گویی برای افراد منفی بسنده می‌کند و این کلمات در ترجمان تجسمی، معادل چندان‌اند دارند، نمی‌توانسته است به تنهایی چاره ساز باشد مگر تکیه بر تخیل و میراث فرهنگی انتقال یافته از نسلی به نسلی، چندان که باید ریشه این تصورات پایدار بوده است که برخی بر واقعی بودن این افسانه باور داشته‌اند (بنی اسدی، ۱۳۹۳: ۵).

۱. شاهنامه شاه طهماسبی

شاهنامه شاه طهماسبی را برجسته‌ترین نگارگران سده دهم هجری در کارگاه سلطنتی تبریز مصور ساخته‌اند. به علت هزینه زیاد تولید کتاب، این مجموعه نفیس در کتابخانه سلطنتی و تحت نظر هنرمندان با تجربه و نابغه عصر خود تولید شد و در فرآیند تولید آن هنرمندانی از شاخه‌های مختلف هنری همچون تذهیب، نگارگری، جدول کشی، صحافی، جلدسازی و حوزه‌های دیگر با هم همکاری داشته‌اند. شاهنامه شاه طهماسبی، از نسخ خطی نفیس، زیبا و پرازش ایرانی است و هنرمندانی همچون سلطان محمد، میرزاعلی، عبدالعزیز، آقامیرک، عبدالوهاب، شیخ زاده، میرمصور قاسم علی، باشندان قره، قدیمی، دوست محمد، میرزاعلی، مظفرعلی و میرسید علی، نگاره‌های متعددی در آن به یادگار گذاشته‌اند (بنی اسدی، ۱۳۹۳: ۶). شاهنامه شاه طهماسبی به علت ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، خصوصاً از جهت تعداد نگاره‌ها، فرصت مناسبی را برای بررسی و مقایسه نگاره‌ها با ویژگی‌های نهفته در متن روایت، سنجش میزان وفاداری نگارگر به متن و تمهیداتی که در جهت به کمال رساندن اثر خود اندیشیده است فراهم می‌آورد. مشخص است که تا زمان وفات شاه اسماعیل، شاهنامه کامل نبوده و بقیه آن به سرپرستی و حمایت شاه طهماسب اتمام یافته است. از آنجا که طهماسب در زمان به سلطنت رسیدن تنها ده سال داشت، امور سیاسی دربار صفوی توسط امیران و اتابکان قزلباش اداره می‌شد و این امکان را برای شاه جوان فراهم ساخت که دانش تصویری خود را وسعت بخشد ضمن اینکه در خلال سالهایی که شاهنامه در دست تهیه بود، شیوه نگارگری صفویان تکوین و رشد لازم را یافت (کتبی، ۱۳۸۷: ۱۰) ولی به هر حال زمان آغاز و پایان تدوین کتاب، به روشنی معلوم نیست (پاکباز، ۱۳۷۹: ۶۸). اما تنها نگاره تاریخدار این نسخه، تصویر اردشیر و گلنار کنیز است که رقم ۹۳۴ را به همراه دارد. این کتاب که ابعاد واقعی آن $۴۷ \times ۳۱/۸$ سانتی متر بوده، بر اساس تحقیقاتی که بعدها استوارت کری ولش (Stuart Cary Welch) بر روی آن انجام داد، ۱۵ نقاش در مصورسازی ۲۵۸ نگاره نقش داشته‌اند. وی بر این اعتقاد است که ۹ تن از نقاشان، هنرمندان شناخته شده‌ای بودند ولی درباره بقیه نظر قطعی ندارد. از میان نگارگران این اثر بزرگ که در مجموع دارای ۱۰۰۶ صفحه با ۲۵۸ مجلس تصویری است، تنها نام دو تن از آنان به صورت (میرمصور) و (صوره دوست محمد) بر روی دو صفحه از نسخه رقم خورده است (ذکاء، ۱۳۷۴: ۱۳۵).

۲. داستان رستم و سهراب بر اساس شاهنامه فردوسی

ماهیت ادبیات را می‌توان بازیافت انسان کامل دانست و پدید آمدن قسمتی از انواع ادبی را نیز می‌توان حاصل نشان دادن خصلت‌ها و ویژگی‌های ابعاد وجودی انسان برشمرد (موسوی، ۱۳۹۲: ۱۵۱). یکی از داستان‌های بسیار مشهور و زیبای شاهنامه فردوسی، داستان رستم و سهراب است. بر اساس نسخه ژول مول، این داستان در ۲۵ بخش و به شرح زیر است: آغاز داستان سهراب، آمدن رستم به نخچیرگاه، آمدن رستم به شهر سمنگان، آمدن تهمینه دختر شاه سمنگان به نزد رستم، زادن سهراب از مادرش تهمینه، گزیدن سهراب اسب را، فرستادن افراسیاب بارمان و هومان را به نزدیک سهراب، رسیدن سهراب به دژ سفید، رزم سهراب با گردآفرید، نامه گزدهم به نزدیک کاووس، گرفتن سهراب دژ سفید را، نامه کاووس به رستم و خواندن او از زابلستان، خشم گرفتن کاووس به رستم، لشکر کشیدن کاووس با رستم، کشتن رستم ژنده رزم را، پرسیدن سهراب نام سرداران ایران از هجیر، تاختن سهراب بر لشکر کاووس، رزم رستم با سهراب، بازگشتن رستم و سهراب به لشکرگاه، افکندن سهراب رستم را، کشته شدن سهراب به دست رستم، نوشدارو خواستن رستم از کاووس، زاری کردن رستم بر سهراب، بازگشتن رستم به زابلستان، آگاهی یافتن مادر از کشته شدن سهراب

۳. شخصیت‌های داستان رستم و سهراب

تهمینه: صداقت و شجاعت تهمینه در ابراز عشق به رستم حتی در مقیاس زمان حاضر بی‌همتاست. تهمینه، بی‌باکانه در عشق‌ورزی پیش‌قدم می‌شود و سپس ترسان می‌خواهد سهراب را برای خود نگه‌دارد. تهمینه از طرفی همه‌آداب سواری و رزم و بزم را به سهراب می‌آموزد و با پرورش توانایی‌های سهراب، او را کاملاً مشابه پدر تربیت می‌کند و از طرفی نام پدر را مخفی نگاه می‌دارد. این دوگانگی رفتار فقط از زنی عاشق در ناحیه مرزی بین دو دشمن، می‌تواند سرزند.

هجیر: شجاع و از خود گذشته است. عملکرد هجیر نشان دهنده آن است که سهراب را قوی‌تر از رستم می‌داند. اگر هجیر سهراب را فریب می‌دهد و از جان خود می‌گذرد و رستم را به او نمی‌شناساند، از آن روست که می‌خواهد به رستم گزندی نرسد و ایران پشت و پناه خود را از دست ندهد.

گردآفرید: نمونه یک زن شجاع و زیرک است. گردآفرید سهراب، سرکرده سپاه توران را فریب می‌دهد و به داخل دژ می‌گریزد. او رستم را پشت و پناه ایران می‌داند.

گزدهم: فرمانده دژ سپید در نامه‌ای به کیکاووس سهراب را در میان تورانیانی که تا آن زمان دیده بی‌همتا معرفی و خطر او را به طور جدی گوشزد می‌کند.

افراسیاب: افراسیاب گویی منتظر بوده تا سهراب بی‌بالد و او را به جنگ پدر بفرستد. همین که می‌شنود سهراب می‌خواهد به ایران حمله کند، با دادن هدایای بسیار، اسب و استر و جواهر و فرستادن سپاهی بزرگ به سرکردگی هومان و بارمان، سهراب را زیر نظر و در مسیری قرار می‌دهد که خود می‌خواهد. در نهایت به دو سردارش گوشزد می‌کند تا مانع شناسایی پدر و پسر شوند و پس از کشته شدن رستم به دست سهراب، در خواب بر او بتازند و سهراب را نیز از پا در آورند. افراسیاب سهراب را قوی‌تر از رستم اما همچنان رستم را دشمن اصلی خود می‌داند. آن چه افراسیاب انجام می‌دهد، کاری است که از دشمن انتظار می‌رود.

سهراب: زمانی که می‌فهمد فرزند رستم است، هیجان زده می‌شود و فکر می‌کند با بودن پدر و پسری چون او و رستم، نباید کسی به گیتی تاجور باشد و می‌خواهد با لشکرکشی به ایران، کیکاووس را بر کنار و رستم را بر تخت بنشاند و سپس به توران تاخته، افراسیاب را سرنگون و خود بر تخت افراسیاب نشیند. سهراب فکر می‌کند می‌تواند به همین سادگی دنیا را به مسیری دیگر اندازد. برخی از پهلوانان شاهنامه، همچون زال و رستم می‌توانسته‌اند تاج بر سر

نهند و شاه ایران شوند؛ اما ترجیح داده‌اند پهلوان باقی بمانند، پشت و پناه مردم، شاهان و سرزمین‌شان باشند و هر زمان فره ایزدی از شاهی، با خارج شدن از مسیر داد و دهش، گسست، شاهی دادگر بیابند. در سراسر شاهنامه مهم‌ترین وظیفه پهلوانان غیر از دفاع از سرزمین‌شان، نظارت بر کار شاهان است. مهار خودکامگی، نصیحت شاهان و در صورت لزوم تنبیه آن‌ها و این همه امکان را با اثبات غمخواری و از خودگذشتگی کسب کرده‌اند. هومان و بارمان، به ظاهر زیر فرمان او هستند اما افراسیاب به وسیله آن دو، برنامه مهار این پیلتن نوجوان و انداختن او را به مسیری دلخواه پیاده می‌کند. سهراب هجیر را امان می‌دهد و نمی‌کشد. هم از آن رو که او را هم‌آورد خود نمی‌داند و هم از آن رو که می‌خواهد در شناسایی رستم او را یاری دهد. سهراب گردآفرید را هم نمی‌کشد هم از آن رو که او هم‌آورد واقعی‌اش نیست و هم دل‌باخته‌اش شده. اولین زشتکاری سهراب تاراج حول و حوش دژ سپید است، پس از آگاهی بر آن که گردآفرید فریض داده. سهراب نوجوان است و بسیار به طبیعت نزدیک. از این رو مهر در دلش سر برمی‌دارد. احساس در او قوی‌تر از خرد و منطق است. در حالی که رستم سالخورده است و تجربیات و آموخته‌ها و پیچیدگی‌های زندگی موجب می‌شود مهر در دلش به آسانی سر بر ندارد. از سویی بخشی از شکی که سهراب به رستم دارد، از آن روست که هم‌آورد خود را برتر از سایرین می‌بیند. سهراب بی تجربه است و به آسانی فریب می‌خورد. فریب افراسیاب، گردآفرید، هجیر، هومان و رستم. سهراب روز دوم با رستم کشتی می‌گیرد و زمانی که او را بر زمین می‌زند و می‌خواهد سرش را از تن جدا کند، رستم می‌گوید آئین ما این است که:

کسی کو به کشتی نبرد آورد سر مهتری زیر گرد آورد
 نخستین که پشتش نهد بر زمین نبرد سرش گر چه باشد به کین

رستم چاره زنده ماندن خود را در فریب حریف می‌بیند و سهراب آماده جوانمردی گفتار او را می‌پذیرد. سهراب جوان و سرشار از نیروی جوانی است و می‌پندارد اگر هزار بار هم با این پهلوان پیر نبرد کند، خواهد توانست او را شکست دهد و از این رو امان دادن در بار اول را برای خود مرگ‌بار نمی‌داند. در حالی که پهلوان سالخورده چنین وضعیتی ندارد.

کیکاوس: شهریاری است که به گفته رستم: «همه کارش از یکدگر بدتر است». از سهراب به شدت می‌ترسد و می‌داند که به رستم بیش از هر زمانی نیاز دارد، اما با او تندی می‌کند و فرمان می‌دهد رستم را بر دار کنند. وقتی رستم بارگاه را ترک می‌کند و می‌گوید اگر راست می‌گویی دشمنی را که دم دروازه است بر دار کن، پشیمان می‌شود. او می‌داند که بی رستم نخواهد توانست حمله سهراب را دفع کند. وقتی گودرز با خردمندی موفق می‌شود رستم را بازگرداند، در حضور همه می‌گوید:

چو آزرده گشتی تو ای پیلتن پشیمان شدم، خاکم اندر دهن

همین کیکاوس پس از آن که رستم به پاس همه نیکی‌ها و خدماتش از او برای درمان پسرش نوشدارو می‌طلبد، نوشدارو را از او دریغ می‌دارد. کیکاوس خود می‌داند که مدت‌هاست از راه داد برگشته و رستم منتظر فرصت است. او به حکم ضرورتی که برای حفظ خود احساس می‌کند، نوشدارو را نمی‌دهد. کیکاوس نیکویی‌های رستم را پاس نمی‌دارد. این کیکاوس است که به همراه افراسیاب، برندگان واقعی جنگ رستم و سهراب هستند.

رستم: زمانی که گیو فرستاده کیکاوس نزد رستم می‌رسد و وصف سهراب را می‌گوید:

من از دخت شاه سمنگان یکی پسر دارم و باشد او کودکی

از آن چه رستم می‌گوید چنین بر می‌آید که رستم انتظار ندارد پسرش به سنی رسیده باشد که به جنگ برود. اما می‌گوید از شواهد چنین بر می‌آید که او هم به زودی جوانی پرخاشجو خواهد شد. جهان پهلوان سه روز با گیو به

شادخواری می‌گذرانند و وانمود می‌کند که جنگ پیش رو جنگ مهمی نیست. اما با توجه به شواهد دیگر، رستم آن را جنگ بسیار سختی پیش‌بینی می‌کند. تأخیر رستم را می‌توان چنین توجیه کرد که با توصیف‌هایی که از سهراب شنیده، فرمانده سپاه توران را کسی همسان خود در دوران جوانی می‌بیند. رستم مسلم می‌داند که باید با این جوان بجنگد و احساس می‌کند که ممکن است پیروز این نبرد نباشد. برای رستم جای تأمل دارد که چگونه با کسی که هم زور او نیست نبرد کند. رستم سالخورده باید با جوانی بالنده بجنگد. فردوسی قوی‌تر بودن سهراب را نه از زبان رستم که جهان پهلوان است و چنین اعترافی را هرگز نخواهد کرد، بلکه از زبان همه قهرمانان داستان بیان می‌کند. اگر با وجود قوی‌تر بودن سهراب، همه ایرانیان این همه به رستم امید بسته‌اند، به این علت است که او همیشه زیاده‌تر از انتظار، از خود مایه گذاشته و این بار هم همه می‌پندارند با وجود قوی‌تر بودن سهراب، رستم تمهیدی خواهد اندیشید و کاری غیر قابل پیش‌بینی از او سر خواهد زد، تا نتیجه به نفع ایران تمام شود. سهراب با داشتن انگیزه نوجوانی می‌خواهد که او و پدر، تاجدار ایران و توران باشند. اما غافل است که افراسیاب کینه ای پابرجا نسبت به رستم و ایرانیان دارد و کاووس سخت به تخت و تاج چنگ زده است. رستم سهراب را دشمن ایران می‌بیند و از سوی دیگر، خویشتن را متقاعد می‌نماید که این مانده سام نمی‌تواند کودک تهمنه باشد. رستم در نبرد هویت خود را انکار می‌کند، تقاضای سهراب را برای درنگ در جنگ نمی‌پذیرد و به هنگام چیرگی سهراب نیرنگ می‌ورزد و شتابان پهلوی جوان را می‌درد تا به هر روش، راه را بر دشمن ببندد (محمدی، ۱۳۹۰: ۱۴۲).

۴. نگاره‌های شاهنامه شاه طهماسبی

برای این پژوهش، مجموعه نگاره‌های مربوط به داستان رستم و سهراب، از کتاب شاهنامه شاه طهماسبی انتشار یافته از سوی موزه متروپولیتن انتخاب شده و از توضیحات شاهنامه شاه طهماسبی، انتشار یافته از طرف فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۹۲، موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری "متن"، موزه هنرهای معاصر ایران استفاده شده است. این مقاله می‌کوشد تا داستان رستم و سهراب به روایت فردوسی را مورد بررسی قرار دهد و متن را با نگاره‌ها تطبیق دهد تا میزان وفاداری و تلقی نگارگرهای این دوره در ارتباط با پیوستگی نقش و نوشته آشکار شود. ضمن اینکه متن شاهنامه فردوسی چاپ مسکو اساس کار قرارداد شده است. در شاهنامه شاه طهماسبی، هفت نگاره به شرح زیر مربوط به داستان رستم و سهراب وجود دارند:

ردیف	نام نگاره	نگارگر
۱	اسب گرفتن سهراب	منسوب به باشندان قره
۲	رزم سهراب با گردآفرید	منسوب به عبدالعزیز
۳	خواستاری کیکاوس، رستم را به جنگ سهراب	منسوب به باشندان قره
۴	رزم نخست رستم با سهراب	منسوب به عبدالعزیز
۵	اندرافکندن سهراب، رستم را	منسوب به قدیمی
۶	اندر مرگ سهراب	منسوب به قدیمی و عبدالوهاب (خواجه کاکا)
۷	زاری رستم در سوگ سهراب	منسوب به قدیمی

اشاره به سیر اتفاقات در تصاویر و توجه به همراهی متن با تصویر، از نکات اصلی کنجکاوی در نگاره‌ها است که با همراهی نوشته و با نگاه به تصاویر می‌توان اندیشه اصلی و بنیادی متن را دریافت کرد، هرچند با داستانی نام آشنا روبه

رو هستیم که کلیت آن برای مخاطب بیگانه نیست. دیگر اینکه تصاویری مرتبط که هرکدام عهده دار نمایش بخشی از متن هستند و به سبب روایت یک موضوع، توالی مشخصی را دنبال می‌کنند و لاجرم مشترکاتی دارند و نیز به دست چندین هنرمند متفاوت کار شده‌اند.

۱-۴ نگاره اول: اسب گرفتن سهراب

سهراب، ثمره ازدواج رستم و ته‌مینه، از کودکی درشت اندام و نیرومند بود و هیچ کس را یارای مقابله با او نبود. او روزی نشان پدر را از مادر پرسید و مادر چنین پاسخ داد:

تو پور گو پیلتن رستمی ز دستان سامی و از نیرمی
ازیرا سرت ز آسمان برترست که تخم تو زان نامور گوهر است

ته‌مینه بازوبندی را که رستم هنگام بدرود کردنش به نشان برای فرزند نزد او نهاده بود، به سهراب داد تا بر بازو ببندد. سهراب با آگاهی از این امر در اندیشه انتقام جویی از شاه ایران و توران برآمد. زیرا آنها را مسبب جدایی او و پدرش می‌دانست. از این رو، به مادر گفت:

کنون من ز ترکان جنگ آوران فراز آورم لشکری بی کران
برانگیزم از گاه، کاوس را ز ایران ببرم پی طوس را
چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تاجور

ابیات مربوط به اسب خواستن سهراب در قسمت الحاقات شاهنامه مسکو آمده است. سهراب به مادر گفت: من اسبی نیرومند، همچون فیل زورمند، مانند آهو تندرو و چون شیر بی باک می‌خواهم تا بتواند گرز و اندام سنگین مرا بکشد. ته‌مینه به چوپان اسبان دستور داد فسیله را از کوه و صحرا به طرف شهر برماند تا سهراب اسب دلخواهش را برگزیند. سهراب دلیرانه هر اسبی را که به نظرش نیرومند می‌آمد به کمند می‌گرفت و می‌آزمود ولی:

نبد هیچ اسبی سزاوار اوی ببد تنگ دل آن گو نامجوی

سرانجام پهلوانی به نزد سهراب آمد و مزده داد که کره ای نیرومند از نژاد رخس دارد که مانند شیر نیرومند، مانند باد تند و همچون کوه تنومند است و در دشت چون پرنده‌ای به پرواز درمی‌آید. با شنیدن این خبر سهراب شادمان شد، آن گاه اسب را آزمود و چون آن را بسیار پر زور یافت، زین بر پشتش نهاد و سواری او را آزمود (موسسه متن، ۱۳۹۲: ۱۶۶).

در شاهنامه شاه طهماسبی، نگاره با تابلو تذهیب شده با عنوان "اسب گرفت سهراب" ترسیم شده و سهراب در سمت راست گوشه پایین نگاره ای که دشت را تصویر کرده است قرار دارد و با کمند در حال گرفتن اسب است. مسیر حرکت گله اسبان، بیننده را به گوشه سمت چپ بالای نگاره رهنمون می‌کند که ته‌مینه بر اسب نشسته و چوپان نیز در کنار سهراب ایستاده است. ابیاتی که به نظر نگارگر مهم بوده و در گوشه سمت راست بالای نگاره نوشته شده است، مربوط به آگاهی یافتن سهراب از نژاد خود تا آوردن گله اسبان پیش سهراب است. اینکه نگارنده در نظر داشته تا ته‌مینه و چوپان را ناظر و شاهد اسب گرفتن سهراب نشان دهد بسیار درخور توجه است.



نگاره اول: اسب گرفتن سهراب

۲-۴ نگاره دوم: رزم سهراب با گردآفرید

سهراب پس از آگاهی از نژادش در پی پدر رهسپار ایران می‌شود و تصمیم می‌گیرد نخست کیکاوس و پس از آن افراسیاب را از زمین بردارد تا خود و پدرش سروران جهان شوند. سهراب به مرز ایران و دژ سفید می‌رسد که فرمانده آن جنگاوری پیر بنام گژدهم بود و پهلوانش هجیر نام داشت. هجیر به رویارویی با سهراب می‌شتابد و نیزه‌ای بر کمر بند سهراب می‌زند. اما سنان در کمر بند او جای گیر نمی‌شود. سهراب به نیزه چنگ می‌زند و آن را در کمر بند هجیر استوار می‌کند و او بر زمین می‌زند. اما هجیر خواهش می‌کند تا او را نکشد. گردآفرید، دختر دلاور و نیرومند و زیبای گژدهم مرزبان، از کار هجیر برآشفته شده، چون باد لباس رزم می‌پوشد، گیسوان بلند خود را در زیر کلاه خود آهنی پنهان کرده، سوار بر اسبی بادپای از دژ بیرون جسته، خروشی رعد آسا برمی آورد و هم‌اورد می‌طلبد:

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
 بیوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ
 نهان کرد گیسو بزیر زره بزد بر سر ترگ رومی گره
 فرود آمد از دژ بکردار شیر کمر بر میان بادپایی بزیر
 پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی وبله کرد
 که گردان کدامند و جنگاوران دلیران و کارآزموده سران

سهراب به نبرد با او می‌شتابد و چون گردآفرید با او رویارو می‌شود، او را تیرباران می‌کند. اما سهراب سپر بر سر گرفته و به او نزدیک می‌شود. بار دیگر گردآفرید با نیزه به سهراب حمله می‌کند و سهراب چون می‌بیند که دشمن بسیار آزموده است به سرعت نیزه را از دست او ربوده و آن را بر کمر بند دختر زده و زرهش را از هم می‌درد. چون گردآفرید در می‌یابد که در جنگ با سهراب برابر نیست، زود به سوی دژ می‌شتابد. سهراب به دنبال او می‌تازد و:

چو آمد خروشان بتنگ تندرش بجنید و برداشت خود از سرش
 رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی
 بدانست سهراب کو دخترست سر و موی او از در افسرست

سهراب از این که از ایران دختری چنین دلاور به جنگ آمده در شگفت می‌شود و از گردآفرید می‌خواهد از او رهایی نجوید، اما گردآفرید او را فریب می‌دهد و می‌گوید نباید کسی بداند تو با دختری جنگیده‌ای. من فردا دژ و گنج‌های آن را به تو می‌سپارم و سهراب می‌پذیرد. اما شب می‌شود، گژدهم و ساکنان دژ از راه مخفی به سمت ایران می‌گریزند (موسسه متن، ۱۳۹۲: ۱۶۸).

در شاهنامه شاه طهماسبی، نگارنده تصویر در شاهنامه شاه طهماسبی از این همه اتفاقاتی که پی در پی افتاده، تصویر دو جنگجو را خارج از دژ نشان می‌دهد که تورانیان از طرف راست و ساکنان دژ از طرف چپ نظاره گر جنگیدن آنها هستند و بهترین مکان دید را در نگاره به جنگ سهراب و گردآفرید اختصاص داده است. گردآفرید را هرچند که موی خود به زیر زره پنهان کرده، ولی از اینجا می‌توان شناخت که با شمشیر بر نیزه سهراب زده و در حال فرار به سمت دژ سفید است. نگارنده توانسته با ترسیم صحنه‌ای از جنگ سهراب و گردآفرید و ناظرانی که با چشمان نگران به ماجرا نگاه می‌کنند، به خوبی هیجان را به بیننده منتقل کند و بیت‌هایی را هم که برای نوشتن در بالای نگاره مهم دانسته و انتخاب کرده مربوط به زمانی است که سهراب گردآفرید را دیده که هم‌اورد می‌طلبد.



نگاره دوم: رزم سهراب با گردآفرید

۳-۴ نگاره سوم: خواستاری کیکاوس، رستم را به جنگ سهراب

چون گژدهم به کیکاوس نامه نوشت که هیچ پهلوانی توان رویارویی با سهراب را ندارد، در نهایت کیکاوس به گیو دستور می‌دهد که نامه‌ای برای رستم ببرد و به او گفت: اگر شب رسیدی روز بازگرد و به هیچ رو، آرام و خواب مجوی:

بگیو آنگهی گفت برسان دود	عنان تگاور بیاید بسود
بیاید که نزدیک رستم شوی	بزایل نمائی و گر نغنوی
اگر شب رسی روز را بازگرد	بگوش که تنگ اندر آمد نبرد
[وگر نه فرازست است این مرد	بداندیش را خوار نتوان شمرد]

گیو به سرعت راهی شد و چون به زابل رسید رستم به پیشواز او آمد و گفت: آیا به راستی سوار جنگاوری مانند گیو

پدید آمده است؟ از ایرانیان این شگفت نیست. اما از ترکان نمی توان چنین چشم داشت. هرچند من از دخت شاه سمنگان پسری دارم اما او کودک است و هنوز نمی داند که نبرد چیست. رستم بر آن شد که نخست یک روز را به باده نوشی بپردازد و روز دیگر به سوی کیکاوس بروند. پس به می دست بردند و تا سه روز به باده نوشی گذراندند. روز چهارم گیو پیش رستم آمد و گفت: تو می دانی کیکاوس شاهی تندخو است و اگر از این بیشتر درنگ کنیم، گیتی را به آتش می کشد. اما رستم پاسخ داد نگران نباش زیرا کسی در دنیا نمی تواند بر ما بشورد. پس فرمود تا رخس را زین کنند و با سواران زابل و گیو خرامان به درگاه شاه راهی شدند. چون گیو و رستم به دربار شاه رسیدند، به او نماز بردند، اما شاه خشمگین پاسخ احترام آنها را نداد و بر سر گیو فریاد کشید و شرم را از دیده شست و گفت:

که رستم که باشد که فرمان من کند پست و پیچد ز پیمان من
بگیر و ببر زنده بر دار کن وزو نیز با من مگردان سخن
زگفتار او گیو را دل بخت که بردی به رستم بران گونه دست
برآشف با گیو و با پیلتن فرو ماند خیره همه انجمن
فرمود پس طوس را شهریار که رو هر دو را زنده برکن به دار

توس از جا برجست تا رستم را بیرون برد و آتش خشم شاه را خاموش سازد، اما رستم پشت دستی به او زد و با پرخاش دربار را رها کرد و به کیکاوس گفت: تو اگر دلیری برو سهراب را زنده بر دار کن (موسسه متن، ۱۳۹۲: ۱۷۰). در شاهنامه شاه طهماسبی، نگارنده، کیکاوس را بیرون از قصر و بر روی تخت پادشاهی ترسیم کرده در حالیکه رستم در مقابل او ایستاده و سر خود را پایین انداخته. همه‌ی ای که بین اطرافیان درگرفته نشان از وخامت اوضاع و عصبانیت بیش از اندازه کیکاوس دارد. نگارنده جهت تاکید بر خشم کیکاوس، او را در مرکز تصویر نشان داده است. بیت‌های بالای نگاره مربوط به مکالمه بین رستم و گیو تا رسیدن به دربار کیکاوس است و دو بیت را هم که نگارنده مهم تشخیص داده و با آنها اوج عصبانیت کیکاوس را نشان داده به صورت زیر در قسمت پایین نگاره آورده است:

برآشف با گیو و با پیلتن بدو خیره مانده همه انجمن

فرمود پس طوس را شهریار که رو زنده را هر دو بر کن به دار

که مصراع دوم از بیت دوم نوشته شده پایین این نگاره، با متن شاهنامه، اختلاف جزئی دارد.



نگاره سوم: خواستاری کیکاوس، رستم را به جنگ سهراب

۴-۴ نگاره چهارم: رزم نخست رستم با سهراب

پس از آنکه سهراب با وجود کوشش زیادی که کرد، از پیدا کردن رستم نا امید شد، به لشکرگاه ایرانیان حمله کرد و کاوس را دشنام داد و از او هماورد خواست. اما هیچکس از دلیران ایران را یارای جنگ با او نبود. سهراب بار دیگر به سراپرده حمله کرد و اسبان شاهی را با نیزه از پای درآورد تا اینکه کیکاوس، سواری را نزد رستم فرستاد و از او یاری جست:

ز خیمه نگه کرد رستم بدشت	ز ره گیو را دید کاندر گذشت
نهاد از بر رخسار خشنده زین	همی گفت گرگین که بشتاب هین
همی بست بر باره رهام تنگ	به برگستوان درزده طوس چنگ
همی این بدان آن بدین گفت زود	تہمتن چو از خیمه آوا شنود
بدل گفت کین کار آهرمنست	نه این رستخیز از پی یک تن است

رستم به آوردگاه شتافت و سهراب را به نبرد تن به تن دعوت کرد، اما سهراب به پیروی رستم خندید. رستم در پاسخ به او گفت: عمر من در رزمگاه سپری گشته و اگر امروز زنده مانم، دیگر از مرگ نترس. دل سهراب بر او مهربان شد و گمان برد او رستم است و نامش پرسید. اما رستم نام و نژاد پنهان داشت و خود را کهنتر از رستم پهلوان خواند. از این رو سهراب از یافتن وی ناامید شد. سپس دو پهلوان با نیزه بر یکدیگر تاختند. پس از آن با شمشیر هندی با هم درآویختند. آن گاه گرزهای گران برگرفتند. ولی هیچ یک بر دیگری چیره نشد، هرچند زره‌ها بر نشان چاک چاک شد و سلاح‌ها شکست. سپس کمان به زه کردند و بر هم تیر باریدند و به کشتی گرفتن پرداختند. اما باز کسی پیروزی نیافت. چون در کار جنگ ناتوان شدند، هر دو عنان بگردانیدند و سهراب بر خستگی و پیروی رستم طعنه زد، تا آن که رستم به سپاه توران یورش برد و سهراب به تلافی کار وی، به لشکر ایران هجوم آورد و بسی نامور را تباه کرد:

تہمتن بتوران سپه شد بجنگ	بدان‌سان که نخجیر بیند پلنگ
عنان را بیچید سهراب گرد	بایرانیان بر یکی حمله برد

رستم بر جان کیکاوس بیمناک شد و به سوی ایرانیان بازگشت و سهراب را سرزنش نمود که چرا چون گرگی که بر گله می‌زند، بر گناهان را در خاک و خون می‌کشد؟ و او را به نبردی تن به تن در پگاه روزی دیگر فرا می‌خواند (موسسه متن، ۱۳۹۲: ۱۷۲).

در شاهنامه شاه طهماسبی، نگارنده بسیار کوشیده تا صحنه پر تحرکی را نمایش دهد. در این نگاره که محیط بیرون از قصر را نشان می‌دهد، سهراب و رستم در حال همراه به لشکریان یکدیگر به تصویر کشیده شده اند و کیکاوس نیز در میان ایرانیان بر اسبی سوار است. نگاره بسیار رنگینی است که تحرک در سمت راست و چپ تصویر بسیار مشهود است و دو بیت تاثیرگذار زیر به عنوان واضح تصویر به زیبایی نوشته است:

بایران سپه رفت سهراب گرد	عنان باره تیزتک را سپرد
بزد خویشتن را بایران سپاه	به‌دستش بسی نامور شد تباه



نگاره چهارم: رزم نخست رستم با سهراب

۵-۴ نگاره پنجم: اندرافکندن سهراب، رستم را

پس از آنکه سهراب بی آنکه رستم را بشناسد، به دست سرنوشت، به نبرد رستم برانگیخته می‌شود، در روز نخست نبرد، هیچ یک از دو پهلوان نتوانست بر دیگری پیروز شود. از این رو جنگ به روز دوم کشید. پگاهان رستم بر رخس پیل پیکر نشست و با تیغ هندی و کمند به آوردگاه شتافت. سهراب از سردار خود، هومان نیرنگ ساز، که از سوی افراسیاب دستور داشت تا مانع آشنایی پدر و پسر شود، نشان رستم را پرسید و هومان بر این پای فشرده که پهلوان هم‌اورد او رستم نیست. به هر حال، سهراب به امید بر خوردن به رستم جهان پهلوان به آوردگاه آمد. با خوش‌رویی احوال رستم را جویا شد و او را به آشتی و بزم و دوستی فرا خواند. اما رستم پاسخ داد: من برای جنگ آمده‌ام و مرد فریب و سخن نیستم و بدان که تنها جنگ بین ما داوری خواهد کرد. پس سهراب در پاسخ گفت: اگر رای تو این است، به فرمان یزدان دست و پنجه نرم خواهیم کرد. آن گاه دو پهلوان از اسب فرود آمدند:

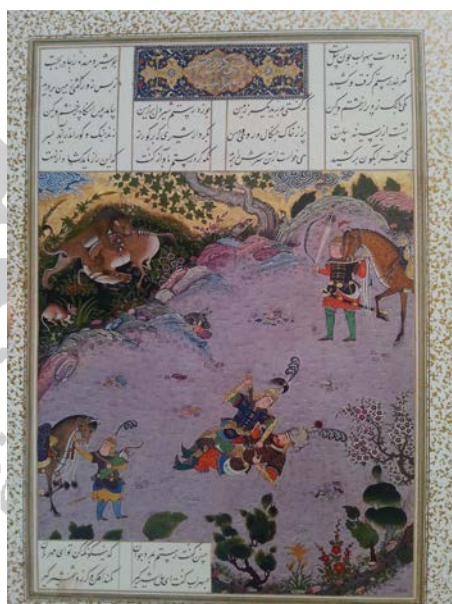
به کشتی گرفتن برآویختند ز تن خون و خوی را فرو ریختند
بزد دست سهراب چون پیل مست برآوردش از جای و بنهاد پست
بگردار شیری که برگور نر زند چنگ و گور اندر آید بسر
نشست از بر سینه پیلتن پر از خاک چنگال و روی و دهن
یکی خنجر آبگون برکشید همی‌خواست از تن سرش را برید

رستم از سر چاره جویی به سهراب گفت: ای پهلوان دلاور، آیین ما چنین است که اگر کسی پهلوانی بزرگ را به زیر آورد و پشت او را به خاک بمالد، همان بار اول نباید سر او را ببرد. اما اگر بار دوم او را بر زمین زند، نام شیرافکن را از آن خود خواهد کرد و سپس می‌تواند او را بکشد. سهراب از سر مهر، جوانمردی و ناپختگی سخن رستم را پذیرفت، او را رها کرد و به نزد هومان بازگشت. هومان او را سرزنش نمود و از فرجام کار بیم داد. رستم نیز بی‌درنگ به کناری رفت و سر و تن شست و به نیایش پروردگار پرداخت (موسسه متن، ۱۳۹۲: ۱۷۴).

در شاهنامه شاه طهماسبی، نگاره دارای تابلوی تذهیب شده‌ای با عنوان "کشتی گرفتن رستم با سهراب" است. نگارنده در مرکز نگاره، سهراب را نشسته بر سینه رستم تصویر کرده که خنجر کشیده و تصمیم به بریدن سر رستم

دارد. در سمت چپ گوشه بالای نگاره، شیری نیز شکار خود را به چنگ آورده که این خود قرینه‌ای از نبرد دو پهلوان است. اتفاق در میدان جنگ رخ می‌دهد و همراهان و اسبان آن‌ها نیز شاهد ماجرا هستند. ایات بالای نگاره مربوط به شروع کشتی بین دو پهلوان است که با هنرمندی نگارگر، ماجرا به صورت نقاشی تبدیل می‌شود. در تصویر سهراب، رستم را بر زمین زده و بر روی سینه‌اش نشسته است. دو بیت نوشته شده در پایین نگاره، نشان دهنده ادامه ماجرا و درخواست رستم از سهراب است که البته بیت اول در متن شاهنامه فردوسی چاپ مسکو وجود ندارد:

چنین گفت رستم بمرد جوان که نیکو نگه کن تو ای مهربان
به سهراب گفت ای یل شیرگیر کمند افکن و گرز و شمشیر گیر



هشتمین همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی

نگاره پنجم: اندرافکنند سهراب، رستم را

۶-۴ نگاره ششم: اندر مرگ سهراب

پس از آن که در نبرد دوم، رستم از سهراب شکست خورد و به نیرنگی از دست او رهایی یافت، در نبرد سوم با آن که دل سهراب با او پر مهر بود و بارها نامش را پرسیده و خواهش کرده بود که گرز و شمشیر کین را کنار بگذارد و با هم به صلح بنشینند، از رزم سهراب اندازه‌ها گرفت و به کشتی گرفتن سر نهاد. در حالی که این بار گویی برای سهراب توان نمانده بود. رستم چنگ یازید و سر و یال او را گرفت و به کردار شیری بر زمین زد و چون می‌دانست که سهراب در زیر نمی ماند بی درنگ با خنجری آبدار، پهلوی او را شکافت. سهراب آهی کشید و به هم‌آوردش گفت: سرنوشت کلید مرگ مرا به دست تو داد. من هنوز کودکی نارسیده بودم که مادرم نشانه‌های پدرم را به من داد و من از مهر او بی تاب شدم. اکنون بدان اگر چون ماهیان در آب فرو روی یا چون شب در سیاهی گم شوی، یا ستاره شوی و به آسمان بروی، پدرم تو را خواهد کشت. رستم چون این را شنید دنیا بر سرش چرخید و از سهراب پرسید: از رستم چه نشان داری؟ سهراب گفت: اگر رستم تویی، بدان که از خیره سری مرا کشتی. من تو را بسیار راهنمایی کردم اما مهري از تو نجنبید. هنگام به جنگ آمدنم مادر مهره‌ای بر بازویم بست و گفت: این یادگار پدر توست. دریغا که این یادگار زمانی به کار آمد که دیر شده است. رستم وقتی جوشن از تن او باز کرد و مهره دید:

کنون بند بگشای از جوشنم برهنه نگه کن تن روشنم

چو بگشاد خفتان و آن مهره دید همه جامه بر خویشتن بردید
 همی گفت کای کشته بر دست من دلیر و ستوده بهر انجمن
 همی ریخت خون و همی کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب روی
 بدو گفت سهراب کین بدتریست به آب دو دیده نباید گریست
 ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود؟ چنین رفت و این بودنی کار بود

در شاهنامه شاه طهماسبی، سهراب در میدان جنگ و حالی به تصویر کشیده شده است که رستم خفتان او را بیرون آورده و بازوبند بر بازویش پیدااست. رستم نیز سر برهنه در حال جامه دریدن و زاری است. اگر با دقت به این تصویر بنگریم، درمی یابیم که فضای اندوه آلود موجود در این ابیات فردوسی، به خوبی در تابلو نمودار گشته است. خالی بودن فضا و عدم حضور افراد و یارانی دیگر به سبب نبرد تن به تن رستم و سهراب، غمزدگی این تصویر را بیشتر میکند. نکته دیگر، بحث تقابل تصویری است. دو کلاهخود برابر یکدیگر روی زمین افتاده اند. دو اسب، به رغم ظاهری متفاوت، یکی با زره و دیگری عریان، در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. اما اوجگاه این نگاره، که نظر بیننده را در آن فضای باز به خود جلب میکند، بدن سهراب است که بر روی پاهای رستم قرار گرفته است و نشان می‌دهد، که این دو از یک کثرت و تقابل به وحدت رسیده اند. به لحاظ نشانه‌شناسی و با ذهنیت آگاه بیننده نسبت به داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی، این نگاره نشان‌دهنده این است که همه چیز تمام شده، نبرد به پایان رسیده و لحظه شناسایی پدر و پسر و در همان حال، وداع این دو با یکدیگر فرارسیده است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه، خوشنویسی‌های کنار نقاشی، که با خود نقاشی نیز ارتباط بینامتنی برقرار کرده، ابیات گزینش شده است و چند بیتی که در لابه‌لای این ابیات در شاهنامه آمده، به سبب بی اهمیت بودن آن، از دید خوشنویس حذف شده است. (بهنام، ۱۳۸۸: ۳۲)



نگاره ششم: اندر مرگ سهراب

۷-۴ نگاره هفتم: زاری رستم در سوگ سهراب

پس از آن که رستم در نبرد سوم، سهراب را بر زمین زد و بی درنگ پهلویش را با خنجری آبگون شکافت، سهراب نشان بازوی خود را به او نمود و رستم پی برد فرزند خود را کشته است. پس خاک بر سر ریخت و جامه چاک کرد.

سپس پا به رکاب آورد و به سوی لشکر ایران شتافت و آن رویداد شگفت را که او در آن گرامی ترین کس خود را از پا انداخته بود به سپاهیان بازگفت و با دشمن‌ایخواست سینه خود را بدرد. اما بزرگان به او آویختند و گودرز به او پند داد: اگر زمانی برای او در گیتی باقی مانده باشد او زنده خواهد ماند و اگر رفتی باشد بی گمان خواهد رفت. پس از آن رستم به گودرز دستور داد پیش کیکاوس برود و برای نجات سهراب، نوشدارو بیاورد. اما کیکاوس از ترس آن که مبادا پدر و پسر با پشتیبانی هم او را نابود کنند، از دادن نوشدارو به وی خودداری کرد و رستم به ناچار خود برای آوردن دارو رفت. اما در این هنگام سهراب جان به یزدان سپرده بود. رستم اینگونه زاری آغاز کرد: ای پسر نبرده ی جوان، ای پهلوان نژاده، خورشید و ماه دیگر چون تویی را نخواهد دید. چه کسی مانند من به پیرانه سر، فرزند جوان خود را کشته است؟ ای نبیره سام سوار! کدام پدری مانند من چنین کرده است؟ اکنون سزاوار هر گفتار سردم. به مادرت چه پاسخی می‌توانم بدهم؟ چه کسی گمان می‌کرد فرزندی خردسال چون تو به یکباره مانند سرو، قد می‌افزاید و رای جنگ می‌کند و روز مرا تیره می‌سازد؟ پس فرمود تا او را در دیبای خسروان بیچند و در تابوت نهند. سپس:

به پرده سرای آتش اندر زدند	همه لشکرش خاک بر سر زدند
همان خیمه و دیبه رنگ رنگ	همان تخت پرمایه زرین پلنگ
برآتش نهادند و برخواست غو	همی گفت زار ای جهاندار نو
دریغ آن رخ و برز و بالای تو	دریغ آن همه مردی و رای تو

بزرگان به رستم تسلی دادند و او را به شکیبایی فرا خواندند. رستم پیکر سهراب را با خود به سیستان برد و از دیدن آن ها، همه زار و گریان شدند. چون میخ از سر تابوت برداشتند و تن او را به بزرگان نشان دادند همه درشگفت شدند و اعتراف کردند که گیتی فرزندی مانند او به خود ندیده است:

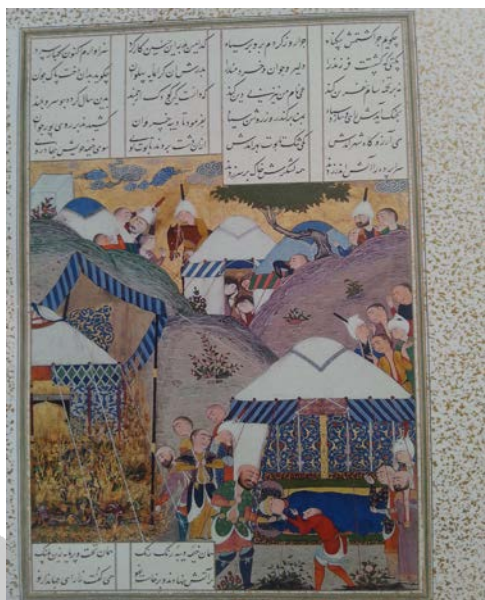
همه کاخ تابوت بود سر به سر	غنوده به صندوق در شیر نر
تو گفتی که سام است با یال و سفت	غمی شد زجنگ اندر آمد بخت

در نگاره این صحنه در شاهنامه طهماسبی، رستم در حالی به تصویر در آمده که به همراه دیگر بزرگان و پهلوانان، جامه چاک کرده و برهنه سر، زار می‌گیرد. سراپرده‌ها را آتش زده اند و سهراب یل چون شیر نر در تابوت غنوده است (موسسه متن، ۱۳۹۲: ۱۷۸).

این صحنه نیز در فضای باز ترسیم و با ترسیم حالت و چهره بزرگان، نگارگر به خوبی حالت غم و غصه را نشان داده است. پیکر سهراب به تصویر رستم که بر بالین اوست و اصل ماجرا را تشکیل می‌دهند در بهترین نقطه دید تصویر قرار گرفته است و ابیات بالای نگاره مربوط به اظهار پشیمانی رستم بعد از مرگ سهراب تا آتش زدن سراپرده است و دو بیت که به نظر نگارنده مهم تشخیص داده شده و در پایین نگاره نوشته شده است:

همان تخت و پرمایه زین پلنگ	همان خیمه و دیبه رنگ رنگ
همی گفت زار ای جهاندار نو	برآتش نهادند و برخواست غو

که البته بیت اول با متن شاهنامه چاپ مسکو اختلاف جزئی دارد.



نگاره هفتم: زاری رستم در سوگ سهراب

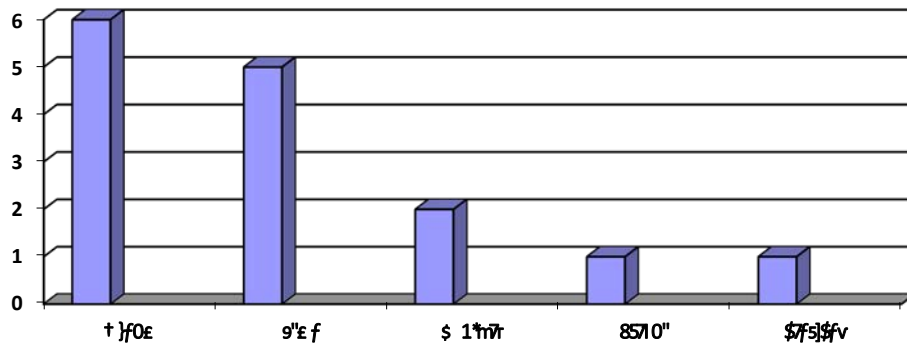
۵. نتیجه‌گیری

۱. پیوستگی نگارگری با ادبیات فارسی از ویژگی‌های اساسی نگاره‌های ایرانی است و صور خیال در شعر و نگاره‌های ایرانی بر هم منطبق هستند. نگارگران حتی در تبیین اصول فنی کارشان تحت تاثیر ادبیات هستند. غیر از اینکه رنگ‌ها چون عاشق و معشوق در کنار هم نشسته و از ملاحظت و نازکی طرح سخن می‌گویند، وزن و قافیه شعر فارسی، تقارن و گفتار و حرکت آدم‌های داستان و به طور کلی قواعد و قوانینی که در انشاء ادبی ملحوظ بوده، معادل‌هایی را در ترکیب بندی نگاره‌ها نشان می‌دهد. آثار مکتوب به واسطه داشتن حکایت‌ها یا داستان گویی‌ها، بستر مناسبی را برای نگارگری فراهم کرده‌اند. تصاویر نگارگری شده، وسیله‌ای برای درک متن هستند. بنابراین نگاره‌های مصور به لحاظ ارتباط با متن از اهمیت و ارزش زیادی برخوردارند. متونی که در جدول‌های از پیش تعیین شده به خط خوش نستعلیق‌نویسان خوشنویسی شده‌اند، رابطه عناصر موجود در نگاره را بسیار استحکام می‌بخشند.

۲. تعداد ابیات متن داستان رستم و سهراب بر اساس چاپ مسکو و بدون لحاظ کردن ابیات الحاقی ۱۰۵۹ بیت است که نگارگران صفوی، این داستان پرشور را در ۷ نگاره ترسیم کرده‌اند و توالی نگاره‌ها، روایت‌کننده داستان است. در هر نگاره نیز ابیاتی را با هوشمندی زیاد جهت ایجاد ارتباط بهتر بیننده با نگاره انتخاب کرده و در بالا یا پایین نگاه‌ها نوشته‌اند. بجز در نگاره‌های اول و دوم که همه ابیات در بالای نگاره‌ها نوشته شده‌اند، در بقیه نگاره‌ها دو بیت زیبا و مهم دیگر نیز در پایین نوشته شده است. نوشته‌ها همگی به خط نستعلیق هستند که استادان خوشنویس معاصر، آن را نماد سلیقه‌ی ایرانی می‌دانند در برابر خط نسخ که نماد زیبایی شناسی عربی است.

۳. بیشترین سطح در نگاره‌ها مربوط به نگاره‌های ۴ و ۵ و ۶ است که در همگی آن‌ها رویارویی رستم و سهراب وجود دارد که دلیلی است بر اینکه نگارگران به تبعیت از متن، نقطه اوج هنر خود را به رویارویی‌های رستم و سهراب معطوف کرده‌اند.

۴. از میان ۷ نگاره مربوط به این داستان، ۶ بار سهراب، ۵ بار رستم، ۲ بار کیکاوس و ۱ بار هم تهمینه و گردآفرید ترسیم شده‌اند و شخصیت‌های فرعی دیگر نظیر افراسیاب، هومان، بارمان و ژنده رزم درنگاره‌ها وجود ندارند که می‌تواند به تبعیت از متن، تأکیدی بر نقش ۲ شخصیت اصلی داستان باشد.



۵. همه نگاره‌ها در فضای بیرون از کاخ تصویر شده‌اند که می‌تواند دلیلی بر القای پویایی و جنب و جوش داستان در ذهن بیننده باشد.

منابع

کتاب

صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۹). *حماسه سرایی در ایران: از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

کتبی، شیلا. (۱۳۸۷). *عصر طلایی هنر ایران*، ترجمه حسن افشار، چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

پاکباز، رویین. (۱۳۷۹). *نقاشی ایران: از دیروز تا امروز*، چاپ اول. تهران: نشر نارستان.

فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۲). *موسسه تالیف، ترجمه و نشر آثار هنری "متن"، شاهنامه شاه طهماسبی*، موزه هنرهای معاصر ایران.

مقاله

لاورن، سامانتا. (۱۳۸۷). «نقاشی‌های دیواری در شاهنامه طهماسبی». ترجمه آذین خشنود شریعتی، *آینه خیال*. شماره ۶، صص ۱۰۹-۱۰۰.

احمدی نیا، محمد جواد. (۱۳۹۳). «نگاره‌های شاهنامه شاه طهماسبی: از هاروارد تا فرهنگستان هنر». *فصلنامه نقد کتاب*، سال اول، شماره ۱ و ۲، صص ۵۴-۳۷.

بنی اسدی، محمدعلی. (۱۳۹۳). «بررسی نگاره‌های مرتبط با داستان ضحاک در شاهنامه شاه طهماسبی از منظر تصویرسازی». *فصلنامه علمی-پژوهشی نگره*، شماره ۳۲، صص ۲۵-۴.

ذکاء، یحیی. (۱۳۷۴). «ماجرای خرید شاهنامه شاهی (شاهنامه هوتون)»، *کلک*، ش ۶۸ و ۶۹ و ۷۰، آبان و آذر و دی، صص ۱۵۲-۱۳۴.

سیدکاظم موسوی، جهانگیر صفری، ابراهیم ظاهری. (۱۳۹۲). «تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب»، *مجله شعر پژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز*، سال پنجم، شماره دوم، پیاپی ۱۶، صص ۱۷۶-۱۵۲.

محمدی و بهرامی پور، علی و نوشین، (۱۳۹۱). «تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریه‌های روایت شناسی»، *مجله ادب پژوهی*، شماره ۱۵، صص ۱۶۸-۱۴۱.

هنام، مینا. (۱۳۸۸). «شاهنامه فردوسی پیش متن سترگ شاهنامه شاه طهماسبی (بر بنیاد نظریه ترامتنی ژنت)»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۳۳، صص ۳۲-۳۰.